در دفاع از رفرم

در دفاع از انقلاب و رفرم - بخش دوم

نوشته: رضا جاسکی

تعداد کلمات: ۸۴۲۱

"در مرحله کنونی، ما باید جرأت طرح سؤالاتی را داشته باشیم که نمی‌توانیم پاسخ دهیم و مشکلاتی را پیش بکشیم که راه‌حل‌شان باید پیدا شود "

اندره گُرز، خداحافظی با طبقه کارگر

گرد وغبار انتخاباتی حداقل در ایران کمی فرونشسته است، اما بنظر می‌رسد که تنش‌ها و هیجانات انتخاباتی همچنان در گوشه و کنار دنیا ادامه دارد. یک قرن پیش، جنگ و گرسنگی در جهان بیداد می‌کرد. در چنین روزهایی در بخش‌هایی از اروپا مردم خسته از جنگ به دنبال تغییرات اساسی در جامعه بودند. جامعه سوسیالیستی یک گزینه مطرح در برابر جامعه جنگ‌زده سرمایه‌داری بود. انقلاب اکتبر بدون یک جنگ طولانی با فجایع انسانی و اقتصادی عظیم غیرممکن بود. جنگ سرمایه‌داری را حداقل در بخش‌هایی از اروپا از توان انداخته بود. ایده‌های انقلابی سوسیالیستی نوید اینده‌ای بهتر را به مردم می‌داد. امروز، صد سال پس از انقلاب اکتبر، بسیاری از آرزوهای نافرجام مردم، امید به زندگی بهتر همچنان باقی است اما شبح اکتبر بر فراز جهان ما در پرواز نیست. با وجود آنکه بحران‌های بزرگی دست به گریبان ماست، و بحران‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و زیست‌محیطی یکی پس از دیگری در همه اکناف جهان اعلام وجود می‌کنند. در صد

سالگی انقلاب اکتبر، بسیاری از مردم کم‌کم به قدرت‌های حاکم نه می گویند، اما سوسیالیسم دیگر وجهه یک قرن پیش و یا نیم‌قرن پیش را ندارد. بسیاری از نیروهای مترقی همان‌قدر از واژه سوسیالیسم می‌ترسند که « جن از بسم‌الله».

در ایران پس از یک انقلاب بزرگ توده‌ای و سیطره نظام ولایی بر کشور، مردم از تبعیض ، استثمار ، ابتدایی‌ترین حقوق انسانی و بلایای زیست‌محیطی رنج می‌برند. حکومت پس از سرکوب اعتراضات ۱۳۸۸ ، از گسترش جنبش‌های مدنی جلوگیری نمود . هر چند که اکنون پس از مدتی رکود دوباره این جنبش در حال جان گرفتن است. نیروهای مخالف سیاسی به طور اسفباری پاکنده است و هنوز هیچ کورسوی نوری در تاریکی تونل دیده نمی‌شود. در شرایط افت جنبش مردمی چه باید کرد؟ آیا می‌توان با منشی رفرمیستی تغییرات بنیادی در جامعه ایجاد کرد؟

رفرم

واژه رفرم (Reform) از واژه لاتینی (Reformo,Reformare) ریشه گرفته است. در ابتدا به معنی به عقب بازگردانیدن و بازگشت به جامعه اصیل مسیحی قبل از ایجاد مقام پاپی بود. چیزی که لوتر و کالوین در پی آن بودند در انقلاب فرانسه واژه‌های رفرم و انقلاب مترادف یکدیگر در نظر گرفته می‌شدند، اما در قرن هجدهم، در نتیجه مبارزه انجمن کریستوفر ویویل برای « رفرم پارلمانی» و تغییرات پارلمانی معنای امروز خود را یافت. در ارتش از این واژه برای تجدید شکل سپاه نیز استفاده می‌شد. امروز این واژه باری کاملاً مثبت داردو منظور از آن بهسازی و تغییر چیزی به چیزی بهتر است. از این رو منظور از رفرم نه هر تغییری بلکه یک تغییر عمدی بر اساس یک طرح و با یک هدف مشخص است. بنابراین اگر چه رفرم معنی امروزین خود را نه بر اساس یک طرح معین، بلکه بر حسب اتفاق به دست اورد، اما خودِ آن به معنی یک تغییر بر اساس هدف یا اهداف معینی است. برداشت ما از تغییر معمولاً نه هر تغییری بلکه تغییری مثبت و بهسازی است.

بنابراین طراحان یک رفرم اهداف معبنی را دنبال می کنند اما یک رفرم می‌تواند در نتیجه برخی از پارامترهای حساب‌نشده و یا عوامل دیگر به شکست بیانجامد. و دربسیاری از موارد هم رفرم‌ها به شکست می‌انجامند. در نتیجه بار مثبت رفرم معمولاً از هدف و مقصود رفرم گرفته می‌شود. بنابراین نتیجه رفرم می‌تواند متفاوت از هدف طراحان گردد. ممکن است طراحان به هدف اولیه خود برسند اما به خاطر تأثیرات جانبی دیگری فجایع بزرگتری ایجاد شوند. این به معنی آن نیست که اهداف رفرم از ابتدا بد بودند بلکه نتایج جانبی‌اش می‌تواند آن را به یک فاجعه تبدیل نماید.

مثلاً رفرم کلکتویزه‌سازی استالین را در نظر بگیرید. اهداف آن بسیار خوب بودند:

1. افزایش تولیدات کشاورزی
2. تسریع صنعتی‌سازی از طریق کاهش تعداد شاغلین بخش کشاورزی و انتقال نیروهای اضافی به بخش صنعتی
3. بهبود متدهای کشاورزی

مـزارع کشاورزی کوچـک در هـم ادغـام گشـتند. دولـت بـذر و وسـایل کشاورزی در اختیـار ایـن مـزارع جدیـد می گذاشت. در ازای ان، مزارع ۹۰ درصد از تولیدات خود را بـه قیمـت ارزان بـه دولـت میفروختنـد. در نـتیجه وسعت مزارع و استفاده از ماشین‌الات، نیروی کار اضافی بـه بخـش صـنعت منقـل میشـدند. امـا کولاکـها بـا اجرای طرح به سختی مبارزه کردند و تا سال ۱۹۲۸ فقط ۳ درصد مزارع کلکتویزه گشتند. بعد از ان، بـه خـاطر اجرای یک طرح لازم، در طی هشت سال فجایع انسانی بزرگی بـه وقـوع پیوسـت و تعـداد بیشماری بـه خـاطر مخالفت با آن به قتل رسیدند.. بنابراین، درکی که به ظاهر از یک رفرم وجود دارد این است که : ایا ابزار اجرای رفرم وجود دارد؟ اما بین هدف و امکان اجرای یک رفرم و نتیجه آن شکاف بزرگی وجود دارد و بر خلاف هـدف زیبای رفرم نتیجه آن می‌تواند چهره کریهی به خود گیرد.

از آنجا که طراحان رفرم دارای مقاصد معینی هستند این بدان معنی اسـت کـه رفرم‌هـا در پـی اسـتعمار آتیـه و بهبود آینده است. اینکه طراحان رفرم به خواسته‌های خود می‌رسند یا نه خود امر دیگـری اسـت. امـا یـک چیـز تقریباً قطعی است، برای تغییر اینده، که معلوم نیست به نتیجه دلخواه برسد، این ما هسـتیم کـه در زمـان حـال باید خود را تغییر دهیم.

توماس مور کتاب اتوپیا را در ابتـدای قـرن شـانزدهم منتشـر کـرد. در ارمانشـهر مـور مـالکیت خصوصـی وجـود نداشت، ساعات کار به شش ساعت محـدود می گشـت. در آنجـا آزادی دینـی، تـدریس و بهداشـت همگـانی، برابری جنسیتی، کشیش‌های زن، اجازه طلاق، خانه‌های بدون قفل... وجود داشت. بعضی از این ایده‌ها هنـوز هم عملی نگشته‌اند، برخی از انان بایستی به زباله‌دان سپرده شـوند، ماننـد داشـتن بـرده، امـا برخـی دیگـر در نتیجه تحولات بزرگی که در طی چند قرن اخیر رخ داده است به مرحله اجرا درامده‌انـد. آنچـه کـه دیـروز اتوپیـا قلمداد می‌شد امروز یک حق غیرقابل تردید شمرده می‌شـود. بسـیاری از ایـن تغییـرات در نـتیجه انقلابـات و یـا رفرم‌های اجتماعی و در اشکال متفاوتی شکل گرفته‌اند. اتوپیا آن نیروی جاذبه‌ای است که بسیاری را محسـور خود می‌سازد و قدرت انفجاری بزرگی ایجاد می‌نماید.

گاهی چنین استدلال می‌شود که انقلابات اجتماعی بر پایه اتوپیا و ایدئولوژی قرار دارند، اما رفرم‌های اجتماعی بر پایه عقل و امکانات، و نه خیالات. چیزی که واقعیت ندارد.. مسلماً در انقلابات بزرگ اتوپیا نقش مهمی را بـه خاطر حضور گسترده توده مردم به عهده دارد و از قدرت انفجاری بسیار بیشتری برخوردار است. اما اگـر رفـرم در پی تغییر آینده است آنگاه باید بتوان در مورد آن آینده خیال‌پردازی نمود. باید بر اساس یک نقشه کلی کـه در ذهن طراحان آن در مورد آینده وجود دارد به اجرا گذاشته شود. بنابراین اگر تفاوتی بیـن رفـرم و انقلاب وجـود داشته باشد ، چیزی که همه بر سر آن توافق دارند، زمان و سرعت اجرای آن است. رفـرم اهسـته‌تر و انقلاب ناگهانی و سریع است. دیگر اینکه انقلابات ناگهانی هستند چیزی که همیشه درمورد رفرم‌ها واقعیت ندارد، امـا یک رفرم نیز می‌تواند به طور اجباری و ناگهانی از طرف مردم و یا شرایط ویژه داخلی و یا بین‌المللی بـر حکـومت تحمیل شود. نویسنده این سطور بر ایـن بـاور اسـت کـه برخـی از تغییـرات بـزرگ بـدون انقلابـات امکان‌پـذیر نیستند. توماس مور پانصد سال پیش از لغو مالکیت خصوصی سخن گفت، چیزی که اگر ما خواهان آن باشـیم، حداقل در شرایط کنونی، فقط با یک رفرم ساده امکان‌پذیر نیست، زیرا بنای جامعه کـنونی مـا بـر پـایه مـالکیت

خصوصی قرار دارد.
در مخالفت با انقلاب گفته می‌شود که یکی از اهداف آن ایجاد یک انسان نوین است، در حالی که رفرم در پی آن نیست. درواقع یکی از اهداف اولیه رفرم‌ها تغییر انسان‌ها و تطبیق آن‌ها با شرایط جدید است. همان‌طور که در یک انقلاب سیاسی ممکن است فقط قدرت سیاسی ، بدون آنکه موجب تحولات بزرگی در جامعه گردد، جابجا شود یک رفرم نیز می‌تواند بدون آن که تغییرات محسوسی در جامعه ایجاد نماید، فقط توجیه‌گر شرایط موجود جامعه باشد.
در نتیجه، اگر بخواهیم برخی از ویژگی‌های رفرمیسم را نام ببریم آنگاه می‌توان از سه ویژگی نام برد: داشتن اهداف کلی و دراز مدت، اعتقاد به تغییر و هدایت جامعه از طریق عقلانی، در اختیار داشتن ابزار مناسب برای اجرای رفرم یا تلاش برای کسب چنین ابزاری.
می‌توان گفت در رفرمیسم این اعتقاد وجود دارد که همچنان از طریق ابزار سیاسی امکان تغییرات مثبتی در جامعه وجود دارد. گاهی گفته می‌شود که دولت‌ها هر روز در حال تغییر قوانین و رفرم در عرصه‌های متفاوت هستند. اگر چه اجرای هر قانون جدیدی موجب «تغییرات» جزیی در این یا آن عرصه می‌گردد، اما واقعاً می‌توان بر هر تغییری نام رفرم گذاشت؟
بسیاری از تغییرات اجتماعی ممکن است برای حفظ شرایط موجود و فقط بر پایه محاسبات تکنوکراتی و آنچه که در شرایط فعلی امکان‌پذیر است صورت پذیرد؛ یا تغییراتی باشند که بر پایه پیشرفت‌های فنی ممکن گشته‌اند؛ یا تغییراتی باشند که هدفشان فقط تصحیح خطاهای کوچک گذشته این یا آن طرح است. این تغییرات حتی اگر به خاطر وسعتش نام رفرم بر آنها گذاشته شود، رفرم مهندسی شده است. در این نوع از تغییرات جایی برای اتوپیای سیاسی، هر چند کوچک، وجود ندارد. آن چیزی به اجرا گذاشته می‌شود که سیستم موجود را روان‌تر نماید. آن چیزی خواسته می‌شود که کاملاً از نظر فنی امکان‌پذیر است.
در مقابل رفرمیسمی وجود دارد که اگر چه انقلابی نیست، اگر چه بال‌های خیال آن کوتاه شده است، اما در هر حال پرنده خیال آن به پرواز در می‌اید. اگر چه نمی‌تواند یک جنبش بزرگ توده‌ای را ایجاد کند، اما پاسخی است به بسیاری از مشکلات بزرگ مردم. می‌تواند آینده بهتر، جامعه و انسان‌های بهتر را متصور شود. ایده‌آل‌های خوشبخت خود را دارد. این ربطی به تغییرات بوروکراتیک ندارد. در آن احساس و اخلاق وجود دارد. آن فقط عقلانی نیست. در آن تخیلات بزرگ وجود دارد. از این رو در آن یک دنیای بهتر ترسیم می‌شود، آن ایدئولوژیک است. چشم‌اندازهای بزرگی چون ازادی، عدالت را در خود دارد.
اگر در اروپا به احزاب سوسیال‌دمکرات بزرگی که تغییرات وسیعی در جامعه خود ایجاد نمودند، مثل سوسیال‌دمکرات‌های سوئد، نگاه کنیم آنگاه می‌توان این بار اتوپیایی را دید. در دورانی که این حزب در پی ایجاد خانه مردم (folkhem) بود، یعنی طی سال‌های ۱۹۷۰-۱۹۳۰ تغییرات بزرگی در جامعه ایجاد شد. ان تحولات بزرگی در جامعه سرمایه‌داری بوجود اورد. موجب تغییرات بزرگی در کار دستمزدی گشت. کارگران در مقام یک شهروند از موقعیت‌های نسبتاً برابری با دیگر طبقات برخوردار شدند. اختلاف بین فقیر و غنی کاهش یافت. فرزندان کارگران، و خود نیز، امکان تحصیل در دانشگاه را یافتند و از این امکانات استفاده کردند.

بسیاری از قوانین و شرایط کار به نفع کارگران تغییر نمودند، اما در عین حال سرمایه‌داری مشروعیت بیشتری یافت. سرمایه‌داران و کارگران توانستند اختلافات خود را از طریق نمایندگانشان حل کنند. سرمایه‌داران وظیفه توجیه کارگران را برای جلوگیری از اعتصاب بر عهده اتحادیه‌ها گذاشتند. و برای سرمایه‌داران از همه مهمتر، سوسیال‌دموکراسی قصد لغو کار دستمزدی را نداشت.
آنچه که باید در این مورد گفت، سوسیال‌دمکراسی چارچوب سیستم موجود را پذیرفت اما در عین حال تلاش نمود این چارچوب را تغییر دهد. این تغییرات مبتنی بر ایدئولوژی خاصی، نوعی از سوسیالیسم، «ایدئولوژی دولت رفاه» بود. اما قصه زیبای پیشرفت این سوسیال‌دمکراسی نیز دهه‌ها پیش به پایان رسید.

عصری نوین

بعد از سقوط دیوار برلین و فروپاشی سوسیالیسم واقعاً موجود این فقط احزاب کمونیست نبودند که دچار شکست شدند. مسلما، این احزاب و دیگرانی که خود را به نوعی در این چارچوب قرار می‌دادند دچار رکود گشتند. اما برخلاف تصور برخی ناقوس شکست سوسیال دمکراسی نیز در دهه هشتاد با قدرت‌گیری تاچر و ریگان، پیشروی نئولیبرالیسم و دفن کینزیسم به صدا در آمده بود. سوسیال دمکراسی، به ویژه پس از جنگ دوم جهانی در بسیاری از کشورهای اروپایی رشد نمود. در برخی از کشورها، سوسیال دمکراسی طی نیم قرن توانسته بود که بیکاری را کاهش دهد و شرایط مادی مناسبی برای کارگران و دیگر اقشار فقیر جامعه ایجاد نماید. اگر کمونیست‌ها وظیفه خود را سرنگونی سرمایه‌داری و پایان استثمار کارگران می‌دانستند، اگر آن‌ها عمدتا در کشورهایی قدرت گرفتند که کمتر پیشرفته بودند و وظیفه ایجاد یک کشور صنعتی را خود به عهده گرفتند، در مقابل سوسیال دمکرات‌ها وظیفه اصلی خود را کنترل سرمایه‌داری و یا به قول برخی « سرمایه‌داری با چهره‌ای انسانی» قرار دادند، هر چند که بسیاری از آن‌ها همچنان برقراری سوسیالیسم را در برنامه خود داشته و یا هنوز دارند.
پس از فروپاشی سوسیالیسم واقعاً موجود، انزوا و یا انحلال احزابی که به نوعی در طیف احزاب سنتی کمونیستی قرار داشتند تقریبا مسجل بود. اما با توجه به پیروزی‌های احزاب سوسیال دمکرات در دهه نود و اوایل دهه ۲۰۰۰ از دور خارج نمودن سوسیال دمکراسی از معرکه سخت به نظر می‌رسید. "راه سوم» خونی تازه به بدن بی‌جان سوسیال دمکراسی تزریق کرد ولی پیشرفت‌های انتخاباتی آن‌ها نیز دیری نپائید.
به مثال سوسیال‌دمکراسی سوئد برگردیم، این حزب همگام با تغییر جامعه اهداف خود را تغییر داد. از دهه بیست تا هشتاد این تغییرات کاملاً قابل مشاهده هستند. اگر در ابتدا، حزب سیاست را نیروی مستقلی برای تغییر می‌دانست کم‌کم وظیفه سیاست به مطابقت با واقعیت موجود سرمایه‌داری تغییر نمود. در دهه ۱۹۲۰ برنامه حزبی به طور مشخصی بر این پایه قرار داشت که سرمایه‌داری موجب مازاد تولید، جهت‌گیری غلط در تولید می‌شود واز این رو وظیفه حزب توسعه مالکیت دولتی، کنترل تولید سرمایه از طریق وام و برنامه‌ریزی بود تا از این جهت‌گیری غلط جلوگیری نماید و تضمینی برای تأمین خواسته‌های جامعه و شهروندان در پروسه تولید ایجاد کند. هسته مرکزی برنامه حزب عدم‌تمرکزگرایی بود و دموکراسی، حق مشارکت کارگران در تصمیمات بر

پایه یک اقتصاد بازار غیر متمرکز، سازمان‌دهی شده بود. دولت در درگیری‌های کار و سرمایه به طور مستقیم دخالت نمی‌کرد و جهت‌گیری تولید را با مشوق‌های اقتصادی تا حدی کنترل می‌نمود. حتی در دهه ۱۹۴۰ هنوز هم در برنامه حزبی نوشته شده بود، تا زمانی که شرکت‌های خصوصی تولید را مطابق «خواسته» شهروندان به طور موثری پیش می‌برند، می‌توان به آن‌ها اجازه ادامه فعالیت داد.
آنچه که در مورد سوسیال‌دمکراسی سوئد می‌توان گفت این است که آن به تدریج از موضع حزب متعلق به جنبش مقاومت به حزب جنبش دولتی تغییر کرد. زمانی که حزب در موضع اول قرار داشت، بر عدم توانایی سرمایه‌داری بر توسعه نیروهای تولیدی تأکید داشت، در حالی که بعدتر، بر توانایی دولت بر کنترل نیروهای مخرب سرمایه‌داری تأکید شد. شل اولوف فلت وزیر دارایی سوئد در سال ۱۹۸۴ به صراحت گفت ، «این امر اشکاری است که ما در طی ۵۰ سال گذشته تمام خصوصیت‌های مهم سیستم را پذیرفته‌ایم». حزب هدف خود را اشتغال کامل قرار داد. (منظور از اشتغال کامل، نرخ بیکاری زیر ۵ درصد است). شعار مرکزی حزب «کار برای همه» شد و حزب اعلام کرد که «کار پایه و اساس دولت رفاه است و خواست مردم برای کار مهم‌ترین دارایی کشور محسوب می‌شود» . (برنامه حزب در سال ۱۹۷۵) بنابراین هیچ قصدی برای پایان دادن به کار دستمزدی وجود نداشت. تلاش سوسیال دمکراسی در جهت تأمین آزادی، مشارکت و مسئولیت بیشتر برای کارگران بود.
زمانی اولاف پالمه کفت: "ما به سوی آینده با ابزار دانش و نیروی محرکه اعتقاد می‌رویم. زیرا سیاست-رفقا-خواستنِ چیزی است." (اولاف پالمه، سیاست خواستن است). این طرز فکر در دهه هشتاد به فراموشی سپرده شد. حزب زمانی ناراضی از حال و خواهان آینده بهتر بود و با ابزار علم برای بهسازی آینده به پیش می‌رفت. اصلاحات در تمامی جبهه‌ها هر چند محدود وجود داشت. اما پس از بحران نفتی در دهه ۱۹۷۰ همه ورق‌ها برگشت. البته بحران نفتی فقط یکی از پارامترهای تشدید کننده بحران بود. در همین دهه سوسیال دمکراسی کم‌کم توجه خود را از کارگران متوجه اقشار میانی نمود. افیش‌های تبلیغاتی حزب برای انتخابات سال ۱۹۸۵ فردی در یک ماشین گران‌قیمت با سگ خود بود که به سوسیال دمکرات‌ها به خاطر نظم اقتصادی رأی می‌داد. جالب آنکه بیست و پنج سال بعد حزب بورژوازی سوئد از همان افیش، با تغییرات جزیی، برای تبلیغ حزب خود استفاده نمود.
شاید گفته شود که با توجه به تغییرات اجتماعی و کاهش نقش طبقه کارگر در جامعه، تغییر جهت به سمت اقشار میانی جامعه چندان عجیب نباشد. اما باید گفت که اگر چه از تعداد کارگران کاسته شده است اما هنوز بنا بر آخرین آمار، چهل درصد جامعه را کارگران تشکیل می‌دهند. مشکل اینجاست که بنا بر آخرین سرشماری، حزب نژادپرست «دمکرات‌های سوئد» بیشترین نفوذ را در میان کارگران کسب کرده‌اند. این مشکل منحصر به سوسیال‌دمکرات‌های سوئد نیست، بلکه ما آن را در دانمارک، فرانسه و جاهای دیگر نیز می‌یابیم. مسأله اصلی این است که بسیاری از کارگران به خاطر اعتراض به احزاب دیگر و دردرجه نخست سوسیال‌دمکرات‌ها و یا سوسیالیست‌ها به احزاب نژادپرست رأی می‌دهند. در گذشته حزب سوسیال دمکرات سوئد با کسب بیش از ۴۰ درصد ارا خود به تنهایی دولت را تشکیل می‌داد، امروز حمایت از حزب به زیر ۳۰ درصد سقوط کرده است.

حزب نه تنها ارا کارگران را از دست داده بلکه نتوانسته ارا اقشار میانی را در حد قابل قبولی در مقایسه با گذشته بدست اورد. بسیاری از «رفرم‌های» نئولیبرالیستی در دهه هشتاد، نود و ابتدای قرن حاضر توسط سوسیال‌دمکرات‌ها به اجرا گذاشته شدند. برخی از دستاوردهایی که زمانی برگشت‌ناپذیر قلمداد می‌شدند، یا بسرعت پاک شدند و یا از محتوی تهی گشتند. خصوصی‌سازی بسرعت به اجرا گذاشته شد. جمع بزرگی از نخبگان حزبی و وزرای سابق برای شرکت‌های بزرگ کار می‌کنند و نقش دلالان سیاسی را ایفا می‌نمایند و حتی در مقابل خواسته‌هایی که در کنگره حزبی به تصویب رسیده و اکثریت مردم طرفدار آن خواسته‌ها هستند، مقاومت می‌کنند.

زمانی، پالمه رهبر فقید حزب گفت «سیاست سوسیال‌دمکراسی اراده برای تغییر است زیرا تغییر، امید به بهبود می‌دهد ، تخیل و کشش را تغذیه می‌کند، و محرک رؤیاها و چشم‌اندازها می‌گردد." (پالمه، سیاست خواستن است). امروز از آن سیاست چیز زیادی باقی نمانده است. سوسیال‌دمکراسی در پی حفظ شرایط موجود است. اما، این فقط احزاب چپ‌گرای سنتی نبودند که در اواخر سده گذشته اعتبار قدیم خود را از دست دادند، بلکه در برخی از کشورها قربانی دیگر این تغییرات احزاب محافظه کار بودند. اگر چه در کشورهای چون آلمان و انگلیس این احزاب همچنان قدرت را حفظ کرده‌اند، اما در برخی از کشورها احزاب دست‌راستی نژادپرست وارد صحنه قدرت گردیده‌اند و در مواردی از احزاب سنتی محافظه‌کار پیشی گرفته‌اند.

مسأله اصلی در اینجا این است که راه انقلابی کمونیست‌ها، راه رفرمیستی سوسیال‌دمکراسی و نیز راه شبکه‌گرایی، افقی‌گرایی و عدم تمرکز انارشیست‌ها، هر کدام در شکلی شکست خورده‌اند. ما دوباره باید بخشی از سؤالات ابتدای سده پیش را پاسخ دهیم. چه باید کرد؟ پرسشی که پاسخ قانع‌کننده‌ای برای آن نداریم.

پست-کاپیتالیسم یا سوسیالیسم

پس از جنگ دوم جهانی، افشای جنایات دوران استالین و تحولات دراماتیک مجارستان و مداخله اتحاد شوروی برای فرونشاندان اعتراضات مردمی، واژه سوسیالیسم دمکراتیک بیش از پیش از سوی بسیاری از روشنفکران چپ برای کشیدن خط فاصلی بین خود و «سوسیالیسم واقعاً موجود» به کار گرفته شد. پس از فروپاشی کشورهای سوسیالیستی استفاده این واژه رواج بیشتری یافت. اما امروز ما شاهد دو پدیده متفاوت هستیم. از سویی، برخی از روشنفکران چپ واژه پست‌کاپیتالیسم را بر سوسیالیسم ترجیح می‌دهند و از سوی دیگر، کهنه‌کاری چون برنی ساندرز در تبلیغ این واژه در کشوری که بر پیشانی هر کسی که لیبرال باشد مهر کمونیسم زده می‌شود، ابایی به خود راه نمی‌دهد.

چندی قبل پاول میسون، روزنامه‌نگار و نویسنده معروف انگلیسی به تشریح پست-کاپیتالیسم در کتابی با همین نام پرداخت. او در کتاب جالب خود در باره تغییرات مهم سیستم سرمایه‌داری می‌نویسد. به قول مایک بروک در نشریه پروژه: "اول، خبر خوش-بنا به گفته میسون به نظر می‌رسد که کاپیتالیسم در حال رخت بستن

از کره زمین است. حالا، خبر بد-جایگزین آن نه سوسیالیسم بلکه» پست-کاپیتالیسم» است. این دیگر چه جانوری است؟».

میسون در مقدمه کتاب می‌گوید : "به نظر می‌رسد که سرمایه‌داری از طریق تکنیک‌های راه‌پیمایی‌های اجباری از بین نمی‌رود. آن از طریق چیزی پویاتر منسوخ می‌شود که در ابتدا در سیستم قدیمی به طور نهانی ایجاد می‌شود، سپس در مواضع آن پیشرفت غیرمنتظره نموده و اقتصاد را با ارزش‌ها، رفتارها و هنجارهای جدید تغییر شکل می‌دهد. من این را پست-کاپیتالیسم می‌نامم»

اما پست کاپیتالیسم در نتیجه سه تغییر عمده‌ای که در عرض ربع قرن اخیر در عرصه فن‌اوری اطلاعاتی بوجود آمده میسر گشته است: اول ، آن نیاز به کار را کم کرده، فرق بین زمان کار و اوقات فراغت را مبهم نموده، و رابطه بین کار مزدی و کار از بین برده است. دوم، اطلاعات قدرت بازار برای تعیین نرخ را برهم زده است. بازار بر پایه کمبود نهاده شده در حالی که اطلاعات به وفور یافت می‌شود. در نتیجه مکانیزم دفاعی سیستم انحصار گشته است (مانند انحصاری که اپل در موبایل تلفن، مایکروسافت در سیستم عامل، گوگل در زمینه جستجوگرها، فیسبوک در رسانه‌های اجتماعی...دارند) . سوم، ما شاهد گسترش فوق‌العاده تولیدات،خدمات و سازمان‌های جمعی هستیم که به دستورات بازار و مدیریت سلسله‌مراتبی بی‌توجه است. بزرگترین محصول اطلاعاتی ما ویکیپدیا می‌باشد که منجر به نابودی همه محصولات انسیکلوپدیا گشته و مانع تبلغیات به ارزش سالانه سه میلیارد دلار می گردد.

میسون در نهایت نتیجه می‌گیرد،. در حال حاضر زیرساخت‌های اجتماعی کنونی سرمایه‌داری مانع رشد اتوماسیون است، زیرا سیستم نمی‌تواند عواقب آن را تحمل کند. اما در موج آینده اتوماسیون ما نه فقط برای زنده ماندن بلکه یک زندگی مناسب و معقول نیاز به انجام کار زیادی نداریم. ولی اگر موج آینده اتوماسیون میزان کار را آن‌قدر کم می کند، آنگاه دیگر نیازی به انقلاب سوسیالیستی نیست. می‌توان در اثر میسون جای پای تأثیرات کسانی چون اندره گُرز، نگری، و جرمی ریفکین را یافت.او بر به آخر رسیدن پروژه نئولیبرالیسم تأکید دارد و معتقد است که ما شکست سیاست‌های آن را به طور روزمره می‌بینیم.طبقه کارگر اهمیت خود را از دست داده است و قیمت بازتولید بسیاری از کالاها به سمت صفر می‌رود زیرا کل زنجیره تولید آن‌ها به طور اتوماتیک و با فشردن یک دکمه صورت می گیرد. در نتیجه بسیاری از شرکت‌های بزرگ قیمت‌ها را نه بر اساس هزینه تولید آن‌ها بلکه بر اساس انحصاری که در بازار دارند تعیین می کنند.ممکن است این انحصارات در کوتاه مدت قابل دفاع باشند اما در یک چشم‌انداز طولانی قابل دفاع نیستند. میسون بسیاری از نظرات خود را بر پایه «بریده‌ای در مورد ماشین الات» مارکس در گروندریسه قرار داده است. این مقاله بار اول مورد توجه نگری و هارت قرار گرفت. در عین حال او معتقد است از آنجا که در جامعه مصرفی ما، کل جامعه به عنوان مصرف‌کنندگان محصولات همه به نوبه خود در پروسه تولید محصولات شرکت دارند، می‌توان نتیجه گرفت که تمام جامعه به «کارخانه» بدل شده است. مثلاً بسیاری از شرکت‌ها بر پایه جستجوهایی که ما در اینترنت انجام می‌دهیم،از علایق ما مطلع شده و به ما محصولات خود را عرضه می کنند. بسیاری از ما به کارهای روزانه خود پس از پایان ساعت کار ادامه می‌دهیم. بسیاری به طور مجانی برای پروژه‌های مورد علاقه خود کار می کنند...

میسون معتقد است که گذار به پست‌کاپیتالیسم یک پروسه بسیار طولانی است. راه گذار به پست‌کاپیتالیسم نه از راه شوراهای پتروگراد در یک قرن پیش بلکه پروژه‌هایی چون ویکیپدیا صورت می‌گیرد. او درانتهای کتاب می‌گوید که تاکنون «من با پست‌کاپیتالیسم مانند یک فرایند خودبخودی در حال ظهور رفتار نموده‌ام. چالش این است که این بینش را به یک پروژه بدل نمود». سپس او از» پروژه صفر» نام می‌برد. از این رو چپ باید به دفاع از این بخش جدید پست‌کاپیتالیستی در مقابل بخش قدیمی و بازار کاپیتالیستی که مدت‌های طولانی در کنار هم وجود خواهند داشت، دفاع کند. دولت از طریق کنترل بر سرمایه، ایجاد محدویت بر انحصارات، اجتماعی کردن سیستم بانکی، استفاده همگانی از خدمات اموزشی، بهداشتی، حمل و نقل، آب و انرژی و نیز اجرای طرح درآمد پایه، نقش خود را در حمایت از این بخش بالنده ایفا خواهد کرد. باید بر شبکه‌ها و افقی‌گرایی تکبه نمود و ساختار سلسله مراتبی را به تدریج از بین برد.

آنچه که مسلم است، وی به نکات بسیار جالبی درطول کتاب اشاره می‌کند و به درستی بر این نکته تأکید دارد که تغییرات زیادی در جهان کنونی ما رخ داده است، و چپ نمی‌تواند با تکیه بر فرمول‌های قدیمی و بدون در نظر گرفتن شرایط جدید به زدن همان سازهای گذشته ادامه دهد. در عین حال نکاتی وجود دارند که بسیار جدل‌انگیز هستند اما جای بحث آن در اینجا نیست. اگر به موضوع اصلی این مقاله بازگردیم، میسون معتقد است که از طریق برخی از رفرم‌ها می‌توان در طی مدت طولانی و بدون انقلاب سرمایه‌داری را لغو کرد. او معتقد است که برای بسیاری از مسائل بزرگ چون حل معضلات محیط زیست به دولت نیاز داریم اما در پست کاپیتالیسم «دولت باید مانند کارکنان ویکیپدیا عمل کند». در نظر او قدرت دولتی نقشی مستقل را ایفا می‌کند و فقط حافظ منافع سرمایه‌داران نیست. از این رو او نیز به نقش قدرت دولت در نظام سرمایه‌داری توجهی ندارد و استراتژی مشخصی برای غلبه بر مقاومت طبقه حاکمه ندارد و یا می‌توان گفت که شاید از نظر او این مسأله اهمیت چندانی ندارد. به جز هارت، یکی از کسانی که بر افکار میسون تأثیر به سزایی گذاشته اندره گُرز، فیلسوف مارکسیست اتریشی-فرانسوی است. گرز مارکسیست-اگزیستانسینالیستی بود که بیشترین تأثیرش بر جنبش‌های سبز اروپایی، و نه چپ‌ها، بود.

"رفرم‌های غیررفرمیستی»

اندره گرز به خاطر تلاشش برای کوتاه کردن هفته کار، درآمد پایه، کاهش نقش طبقه کارگر در اثر پیشرفت‌های فن‌اوری معروف است. او در حدود نیم قرن پیش ضمن بررسی سیاست سوسیال‌دمکراسی در اروپا در مورد نقطه مرکزی دولت رفاه، یعنی خدمات دولت رفاه به شکل سرویس‌های مجانی پزشکی، مراقبتی و آموزشی به این نتیجه رسید که این سیاست به بن‌بست رسیده است. از نظر او دلیل این بن‌بست نقش دولت در جلوگیری از انباشت سرمایه بود. سرمایه‌داری به مزایای اجتماعی آن خدمات که موجب تحکیم نظام سرمایه‌داری می‌گشت نیاز وافری داشت، اما از سوی دیگر هزینه اجتماعی آنها که مانع انباشت سرمایه بود را نمی‌توانست بپذیرد. از نظر وی سوسیال‌دمکراسی در مقابل خود دو راه بیشتر نداشت، یا به سمت چپ و سوسیالیزه کردن

بیشتر این خدمات برود و یا اینکه به سرمایه اجازه کسب منفعت از این سفره بزرگ دهد. در بسیاری از کشورهای رفاه راه دوم انتخاب شد ، ودر سوئد، قلب سوسیال دمکراسی این موضوع همچنان یکی از مشکلات بزرگ رهبری سوسیال‌دمکراسی با اکثریت حزب خود ، مردم ، و حتی بخش بزرگی از طرفدران احزاب بورژوازی است. اما با وجود درخواست اکثریت مردم برای جلوگیری از سود شرکت‌های سرمایه‌داری از این بخش خدماتی رهبری حزب نتوانسته، و یا نخواسته، که مانع از سود این شرکت‌ها شود.

گرز فیلسوفی خوش‌فکر و اینده‌نگر بود و نظرات بدیعی در مورد استراتژی سوسیالیستی نیز داشت. .او در اوایل دهه ۱۹۶۰ به بررسی استراتژی چپ پرداخت و پیشنهادهای جدیدی، اگر چه متأثر از روزا لوکزامبورگ، مطرح کرد. او در اخرین کتاب خود نوشت:

"بیائید به جای محدود نمودن اهداف خود به اقدام‌های جایگزینِ موقت و با ابزار دم دست، با تعریف هدف نهایی قابل کسب شروع کنیم و تعیین کنیم برای رسیدن به آن‌ها به چه تغییراتی نیاز داریم."

اندره گرز در یکی از اولین مقالات خود به نام «رفرم و انقلاب» به بررسی استراتژی سوسیالیستی برای رفرم می‌پردازد. او بطور مشخص راه خود را از رفرمیست‌های سوسیال‌دمکرات جدا می کند و از «رفرم‌های انقلابی»، «رفرم‌های ساختاری» و «رفرم‌های غیررفرمیستی» نام می‌برد. از نظر او رفرمیست‌ها خود را راضی به «بهبود آنچه که وجود دارد» می‌نمایند در حالی که بدون انقلاب نمی‌توان به سوسیالیسم رسید.

نکته کلیدی در افکار گرز در مورد انقلاب و رفرم این است که انقلاب از طریق پروسه مبارزه برای رفرم در تیررس قرار می گیرد. او می گوید، «مشکل اصلی یک استراتژی سوسیالیستی ایجاد شرایط عینی و ذهنی است که باعث ایجاد اقدام انقلابی توده‌ای گشته و مشارکت در زورازمایی قدرت با بورژوازی را ممکن سازد." (گرز، رفرم و انقلاب)

آگاهی انقلابی سوسیالیستی فقط از راه یک فرایند آموزشی «مبارزه برای اهداف امکان‌پذیری که مبتنی بر تجربیات، نیازها و آرزوهای کارگران است» ساخته می‌شود. اما چگونه می‌توان آن را عملی نمود؟ ابتدا از طریق «اهداف عملی» که محدود به رفرم‌های درون سرمایه‌داری خواهد بود باید شروع نمود. مسأله اصلی انتخاب رفرم‌های مناسب است. رفرم‌هایی که اگرچه خواهان ایجاد تغییر در درون سیستم سرمایه‌داری هستند و نه گذار از ان، اما درواقع بر خلاف منطق سرمایه‌داری عمل می کنند و باعث آغاز پروسه‌ای می گردند که محدودیت‌های سرمایه‌داری را اشکارتر و آن را هر چه بیشتر به سمت نقطه پایان هل می‌دهند. طبقه کارگر در طی این مبارزات با نیازها و ارمان‌های ضدسرمایه‌داری خود به تدریج آشنا می‌شود. و در عین حال در طی مبارزات خود از ظرفیت عملی خود برای تغییر آگاهی می‌یابد. از این رو مبارزه برای رفرم، به طبقه کارگر از نظر مادی و ذهنی برای رسیدن به انقلاب کمک می کند.

بنابراین، ما تاکنون از دو نوع رفرم نام برده‌ایم، یکی رفرم‌های مهندسی سیستم موجود، اصلاحات کوچک و یا بزرگی که برای حفظ سیستم تدارک دیده می‌شوند. در نظام سرمایه‌داری این اصلاحات هم شامل اصلاحات بوروکراتیک و هم اصلاحات لیبرال دمکراسی می‌باشد که در ان‌ها حفظ سیستم شرط اولیه است. دوم، رفرم‌های سوسیال‌دمکراسی که ضمن انتقاد به سیستم سرمایه‌داری متعقد است دولت توانایی کنترل

سرمایه‌داری را دارد و می‌توان بسیاری از خطاهای سیستم را تصحیح نمود. اما گرز، نوع سومی از رفرم را مطرح می‌سازد:
«رفرم‌های انقلابی»، «رفرم‌های ساختاری»، و یا «رفرم‌های غیررفرمیستی» که هدف آن‌ها نه فقط بهبود شرایط موجود، بلکه راندن سرمایه‌داری به سمت مرزهایی است که محدودیت‌های آن را بیش از پیش آشکار می‌سازد. این رفرم‌ها در ظاهر رفرم‌های منطقی و معقولی هستند که در چارچوب سیستم قرار دارند، اما به نوبه خود باعث یک واکنش زنجیروار در جهت گذار از سرمایه‌داری می‌گردند. هدف طراحان نه حفظ و یا کنترل سیستم بلکه گذار از آن است.
از نظر گرز، رفرمیست‌های چپ می‌توانند و باید در اروپا در کسب قدرت دولتی شرکت کنند، زیرا کارگران و دیگر محرومان برای به راه انداختن چنین رفرم‌هایی نیاز به هر کمکی از جمله حضور در قدرت دولتی دارند.

دولت

از نظر لنین دولت ابزار سرکوب سرمایه‌داری بود که بایستی از طریق انقلاب درهم شکسته می‌شد. بتدریج این درک در اشکال متفاوتی زیر سؤال رفت. بعد از اشاعه نظریات هژمونی گرامشی، و ایدئولوژی التوسر، مسأله دولت و قدرت دولتی در طی بحث بسیار معروف میلیبند-پولانزاس مورد بررسی مجدد قرار گرفت. در این زمان در ارتباط با مسأله رفرم و انقلاب، پولانزاس در کتاب « دولت، قدرت، سوسیالیسم» نوشت که ما بایستی از گزینه نادرست انتخاب بین سوسیال‌دمکراسی و لنینیسم پرهیز کنیم. از نظر او تاکنون هم رژیم‌های کمونیستی در شرق و هم سوسیال دمکرات در غرب گرفتار دولت‌گرایی بوده و به ابتکارات توده‌ها و خواسته‌های آن‌ها باور ندارند. لنین نهادهای دموکراسی نمایندگی و ازادی‌های سیاسی را تجلی ساده‌ای از بورژواها می‌پنداشت. پولانزاس گفت که قدرت دولتی محصول و «چگالی مادی خاصی از رابطه نیروها در میان طبقات و بخش‌های طبقاتی است." وی به جای تأثیر ساخت‌های تولیدی و اقتصادی، بر تأثیر مبارزه طبقاتی در صورت‌بندی دولت تأکید می‌کند. دولت خود محل وقوع منازعات و مبارزات طبقاتی است. از این رو لنین با تأکید زیاد بر اتحاد و یگانگی دولت سرمایه‌داری امکان اختلاف در درون دولت را دست‌کم می‌گرفت. بنا بر پولانزاس دولت یک چیز یا ابزار نبوده و قدرت دولتی یک رابطه اجتماعی است و در دولت اختلافات زیادی وجود دارد. دولت سرمایه‌داری در نهایت از منافع سرمایه‌داران حمایت می‌کند اما پولانزاس برای آن نوعی استقلال عمل قائل بود، چیزی که او از آن به عنوان «خودمختاری نسبی» نام می‌برد.
انتقادات زیادی به دیدگاه پولانزاس از سوی چپگرایان در مورد نادیده گرفتن امکانات بورژوازی در کنترل منابع و دارایی و نیز اینکه به خاطر رقابت در عرصه بین‌المللی دولت‌ها مجبور به کاهش اختلافات درونی هستند، شد.
اما از نظر نویسنده این سطور تعریف پولانزاس از قدرت دولتی به ویژه در کشورهایی همچون ایران که بورژوازی هیچ‌گاه نیروی اجتماعی قوی نبوده است کامل‌تر از تعریف لنین است. طبعا در شرایط بحرانی به ویژه در مقاطع انقلابی اتحاد دولت و طبقات حاکمه در جهت سرکوب فرودستان غیرقابل انکار است.
از نظر لنین، در شرایط قدرت دوگانه، مثلاً شوراها در مقابل نهادهای انتخابی و غیرانتخابی قدیمی، وظیفه

انقلابیون در هم شکستن دومی است. چیزی که روزا لوکزامبورگ لنین را پس از انقلاب اکتبر به خاطر رد نهادهای دموکراسی انتخاباتی مورد انتقاد قرار داد. از نظر پولانزاس در این شرایط مشکل اصلی انقلابیون برای یک گذار دموکراتیک به سوسیالیسم این است که چگونه می‌توان دولت را در جهتی رادیکال طوری تغییر داد که هم موجب تعمیق ازادی‌های سیاسی و گسترش نهادهای دموکراسی نمایندگی گردد و هم آن‌ها را با دموکراسی مستقیم و اشکال دیگر نهادهای خود-مدیریتی که قارچ‌گونه در چنین شرایطی می‌رویند، ترکیب نماید.

بسیاری از مخالفین پولانزاس بر این نکته تأکید کرده‌اند که آن‌ها مخالف نهادهای دموکراسی نمایندگی نیستند بلکه بر محدودیت‌های آن به ویژه در شرایط انقلابی تأکید دارند. دیگر اینکه در دموکراسی نمایندگی، قدرت مردم فقط به دادن رأی برای انتخاب نمایندگان قوه مقننه و یا رئیس‌جمهور هر چهار یا پنج سال ختم می‌شود. ...

اما آیا واقعاً دولت از استقلال نسبی در شرایط انقلابی برخوردار است؟ آیا تجربه سیریزا در یونان نشان نداد که حتی دولت چپگرایی که از حمایت مردمی برخوردار است اگر بخواهد به قواعد بازی وفادار بماند، در مقابل فشار سرمایه ملی و بین‌المللی، قدرت زیادی ندارد و استقلال نسبی آن فقط یک خیال‌پردازی بیش نیست؟ و همه این‌ها در کشور یونان، زادگاه پولانزاس که بسیاری از چپ‌ها طرفدار کمونیسم اروپایی و پولانزاس هستند، رخ داد. اما از سوی دیگر، آیا بدون حزب رفرمیستی چپی چون سیریزا، امکان تجربه یونان وجود داشت؟ آیا چپ‌ها قادر بودند از خلاء سیاسی پدید آمده استفاده کنند و به قدرت برسند؟

در هر حال، اعتقاد به استقلال نسبی دولت به معنی خیال‌پردازی در مورد قدرت نامحدود آن نیست. مسأله این است که آیا می‌توان در شرایطی که برای یک چپ رفرمیست این امکان پدید می‌اید با تکیه بر جنبش مردمی و فشار از پایین دست به رفرم‌های ساختاری زد؟ یا اینکه در هر شرایطی، مشارکت در دولت به معنی زندانی کردن خود در قفس تنگ سیستم سرمایه‌داری است و هیچ راه فراری از آن وجود ندارد؟ آیا یک جنبش قوی مردمی می‌تواند به دولت منتخب خود از طریق فشار از پایین برای اجرای رفرم‌های رادیکالی کمک کند که در جهتی مخالف با بازتولید سرمایه‌داری حرکت کند؟

ایران

هدف اصلی همه نیروهای پیشرو در کشور ما استقرار یک رژیم دموکراتیک و کثرت‌گرا در ایران است. در شرایط فعلی تقریباً کمتر کسی در میان چپ وجود دارد که در پی استقرار بی‌درنگ سوسیالیسم در ایران باشد. بسیاری از مخالفین و حتی منتقدان رژیم کنونی اعتقاد دارند که ادامه نظام فقاهتی در تناقض مستقیم با چنین خواسته‌ای قرار دارد. اما چگونه می‌توان از سد چنین مانعی عبور کرد؟ آیا یک انقلاب دیگر اجتناب‌ناپذیر است؟ چگونه می‌توان به خواسته‌های حداقلی با کمترین ضایعات انسانی و مادی رسید؟ آیا می‌توان » مانع« بروز انقلابی دیگر شد؟ قبل از ورود به این بحث ذکر یک نکته ضروری است.

چندی قبل یکی از خبرنگاران چپ سوئد جمله جالبی با این مضمون گفت که در مباحثات امروز تمام

جنبش‌های سیاسی پیشرو با یک سایه وحشتناک همزاد و همراه گشته‌اند. برای جنبش فمینیستی این سایه نفرت از مردان، برای جنبش فلسطینی‌ها ضد یهودیت، و برای چپگرایان اتحاد شوروی است. هدف استفاده از چنین چماقی این است که این جنبش‌ها حتی نتوانند کوچکترین خواسته خود را مطرح کنند. من می‌توانم این را اضافه کنم که امروز اگر کسی صحبت از انقلاب نماید بلافاصله با چماق خلق‌کشی مواجه می‌شود. در این رابطه حتی اگر گوینده قبل از هر چیز بر یک انقلاب آرام و اعتراضات صلح‌جویانه تاکید کند، باز هم صدایش در میان هیاهوهای دیگر در مورد تشویق مردم به خشونت گم می‌شود.

پیش از انقلاب ایران، نیروهای سیاسی با توجه به شکست جنبش ملی کردن نفت و اعتراضات مسالمت‌امیز دیگر کم‌کم به این نتیجه رسیدند که در ایران بدون سرنگونی شاه نمی‌توان به یک رژیم دموکراتیک دست یافت. همچنین در آن زمان انقلاب اصلی‌ترین ابزار تغییرات اجتماعی در جامعه، نه فقط در ایران بلکه در اکثر مناطق جهان در نظر گرفته می‌شد. امروز شرایط کاملاً متفاوت است. بسیاری از نیروهای سیاسی و مردم ایران پس از سقوط شاه و استقرار جمهوری اسلامی به این نتیجه رسیده‌اند که خواهان تحولی به شکل انقلاب در ایران نیستند. بسیاری از نیروهای سیاسی این را به شکلی صریح مطرح کرده و می کنند و بخشی از مردم نیز این امر را در اشکال متفاوتی نشان داده است.

بنابراین حتی اگر امروز جرقه انقلاب دیگری در ایران زده شود، در میان نیروهای سیاسی توافق نظری که در انقلاب بهمن وجود داشت، دیگر وجود ندارد. متأسفانه در ایران دلایل زیادی برای اعتراض و قیام به خاطر انواع و اقسام ظلم‌هایی که به مردم روا داشته می‌شود وجود دارد اما این کافی نیست. مردم به خوبی این را می‌دانند که هر تغییر ساده‌ای در ایران بدون مبارزه و هزینه به دست نخواهد امد. بنابراین از آنجا که یک انقلاب موجب درگیری با نظامیان و طرفداران جمهوری اسلامی است، که بر خلاف طرفداران نسبتاً خاموش شاه، بسیاری از انان در تلاش برای سرنگونی رژیم ساکت نخواهند نشست و بخشی از روحانیت با هیاهوی به خطر افتادن اسلام در کشانیدن مردم به خیابان برای مقابله با نیروهای دموکراتیک درنگ نخواهد نمود، آیا احتمال کشانیدن مردم به خیابان، حتی اگر توافق عمومی در میان نیروهای سیاسی وجود داشته باشد، وجود دارد؟ به نظر می‌رسد که در شرایط کنونی بسیاری از مردم ناراضی و نیز نیروهای سیاسی با توجه به تجربه انقلاب بهمن و اعتراضات جنبش سبز ترجیح می‌دهند مشکلات عدیده را نه از طریق اعتراضات بزرگ خیابانی بلکه اصلاحاتی که در هر انتخاباتی قولشش داده می‌شود اما در عمل عمدتا با شکست مواجه می‌شود، «حل» کنند. در درون رژیم هم اختلافات انقدر بالا نگرفته است تا اینکه مردم حکومت را ناتوان از اداره امور کشور، با وجود همه نارسایی‌ها، یابد.

ما شاهد یک جریان اصلاح‌طلب در درون رژیم هستیم که متأسفانه رهبری آن تمام تلاشش را برای حفظ رژیم فقاهتی به کار خواهد بست. هر چند که به خوبی می‌داند که قدرت عمده نظام در دست مخالفین محافظه‌کار قرار دارد، اما از کشیدن نیروهای طرفدار خود به میدان و ایجاد فشار از پایین ابا دارد. اگر زمانی، در ابتدای جنبش اصلاحات رهبران فکری آن، از فشارِ همزمان از بالا و پایین صحبت می‌کردند، پس از تحولات ۱۳۸۸ دیگر دفتر فشار از پایین بسته شده است.

بخش عمده‌ای از مردم ناراضی که نه خود را در جبهه محافظه‌کاران و نه مصالحه‌جویان قرار می‌دهند، نیز هیچ نیروی سیاسی دیگری نتوانسته است اعتمادشان را جلب نماید (از جمله به دلیل شرایط خفقان در ایران اما نه فقط به این دلیل.)
در میان نیروهای اپوزیسیون مخالف نیز چند گرایش وجود دارد، کسانی که تنها راه چاره را سرنگونی رژیم از طریق انقلاب می‌دانند. کسانی که تمام تخم‌مرغ‌های خود را در سبد مصالحه‌جویان درون رژیم قرار داده‌اند، و افرادی که در بین این دو قرار دارند. پرسش اصلی اینجاست، آیا با توجه به اینکه نیروهای مخالف ولایت فقیه امکان رقابت در نهادهای انتخاباتی جمهوری را ندارند، می‌توانند فقط از طریق فشار از پایین تغییری در شرایط موجود ایجاد کنند؟ آیا می‌توانند خواسته‌های رادیکالی را مطرح کنند که بتوان آن‌ها را در مقوله «رفرم‌های غیررفرمیستی»، رفرم‌های انقلابی» یا «رفرم‌های رادیکال» قرار داد؟ رفرم‌هایی که هم مبرم هستند و هم محدودیت‌های آشکار رژیم را اشکارتر می‌سازند. رفرم‌هایی که در پروسه مبارزه برای آن، شکاف‌های درون رژیم را نیز تشدید خواهد کرد. رفرم‌هایی که مطابق قوانین کشور و عقل سلیم قابل طرح هستند، اما در نهایت در مقابل منطق رژیم حرکت خواهند نمود؟رفرم‌هایی که به قول مارکس و انگلس در مانیفست به ظاهر ناکافی و غیرقابل دفاع هستند، «اما در جریان حرکت جنبش، از خود پیشی جسته و ناگزیرا به نظم اجتماعی قدیمی تعدی نموده» و باعث یک واکنش زنجیره‌ای شوند؟

حقوق زنان

جمهوری اسلامی نظامی سرمایه‌داری با روبنای عقب‌افتاده مذهبی است. در این نظام تبعیض بر علیه زنان، ملیت‌ها، مذاهب بیداد می‌کند. مردم از نبود یا کمبود ازادی‌ها، آزادی عقیده، اجتماعات، احزاب، مطبوعات، سندیکاها،..رنج می‌برند. حق حیات انسان‌ها و طبیعت به راحتی مورد تجاوز قرار می‌گیرد و معضلات فاجعه‌بار زیست‌محیطی که محصول شیوه زندگی مدرن همه انسان‌هاست، در جمهوری اسلامی به خاطر برخی از سیاست‌های داخلی و خارجی تشدید می‌شود و اکنون به مرز غیرقابل‌تحملی در زندگی روزمره مردم رسیده است. بهره‌کشی از کارگران با نقض ابتدایی‌ترین حقوق کارگران در عرصه‌های مختلف از جمله امنیت کار که هر روز فاجعه می‌افریند، بیش از پیش شدت می‌یابد. خشونت دولتی در اشکال مختلف آن به ویژه اعدام، قصاص، زندان... هر روز قربانیان جدیدی می‌گیرد.
از این رو مبارزه برای رفع و یا کاهش هر کدام از فجایع بالا لازم و ضروری است. همچنین می‌دانیم که در بسیاری از موارد انتظار هر گونه تغییر جدی در شرایط کنونی خیال‌پروری است. اما آیا می‌توان مواردی را یافت که اکثریت مردم ایران با آن موافق هستند و یا آنکه در زندگی روزمره خود مجبور هستند با آن دست و پنجه نرم کنند. قطعاً در بسیاری از نقاط ایران مساله ریزگردها، بی‌ابی، آلودگی هوا از مشکلاتی هستند که مردم بایستی زندگی روزمره خود را بر اساس آن تنظیم کنند. ما می‌دانیم بخش بزرگی از مشکلات مربوط به ریزگردها در خارج از ایران قرار دارند، اما حکومت ایران سعی دارد با انواع ترفندها سهم خود را در این مورد ناچیز و یا حتی خود را بی‌گناه نشان دهد، چیزی که باید از سوی نیروهای سیاسی و جامعه مدنی افشا شود. در مورد

مسأله بی‌ابی می‌توان و باید بر وضعیت نسبتاً مساعد جغرافیایی ایران در منطقه، از نظر بارش و موقعیت اکثر رودخانه‌های ایران، تأکید کرده و از سیاست‌های بسیار نابجا و یا کم توجهی در این موارد انتقاد نمود. بایستی وضعیت کشاورزی و اب ایران را با اسرائیل مقایسه نمود و نشان داد چگونه با سیاست‌های درست کشاورزی و استفاده بجا از تکنولوژی می‌توان در این عرصه شرایط قابل قبولی ایجاد کرد. در مورد معضل آلودگی هوا نیز حکومت باید در برنامه‌ریزی بسیاری از صنایع مهم کشور ، نفت، پتروشیمی، خودروسازی، راه‌اهن، شهرسازی و... تجدیدنظر اساسی کند.

اما اگر به بحث قبلی در مورد رفرم‌هایی که موجب واکنش‌های زنجیره‌ای می‌شوند بازگردیم باید نگاه خود را متوجه عرصه دیگری نمائیم. سال‌ها قبل نظریه‌پرداز روس، بوریس کاگارلیتسکی در کتاب دیالکتیک تغییرسعی کرد ویژگی‌های رفرم‌هایی که موجب چنین واکنش‌هایی می‌شوند را تعریف کند. از نظر او این رفرم‌ها باید ویژگی‌های زیر را داشته باشند

1. رفرم‌ها چنان طراحی شوند که رفرم‌های بعدی از آن زاده شوند.
2. رفرم‌هایی باشند که بتوانند موجب فشار از پایین شوند و در بالا نیز سمپاتی داشته باشند. بدون یک جنبش قوی چنین رفرم‌هایی راه به جایی نخواهند برد.
3. رفرم‌ها موجب گسترش جنبش‌های مدنی و سیاسی شوند.

اگر بخواهیم عرصه مهمی که بتوان موارد بالا در آن را یافت، آن گاه تبعیضات حقوقی که نسبت به زنان در ایران وارد می‌شود از جمله مهمترین این عرصه‌هاست. تبعیض به طور کلی و تبعیض بر علیه زنان یکی از پایه‌های اصلی نظام فقاهتی است و حذف آن و یا بی یال و اشکم کردن آن مشروعیت نظام دینی را بشدت زیر سؤال خواهد برد. این نابرابری‌ها در عرصه حقوق کیفری، قوانین خانواده، ارث و حق مالکیت، و اشتغال و حق کار کاملاً به چشم می‌خورند. چند سال پیش آقای محمد حسین نیری در گزارشی به طور مفصل این موارد را در باره نابرابری و تبعیض جنسیتی نسبت به زنان ایرانی برشمردند. اگر بخواهیم فقط رئوس این نابرابری‌ها را برشمریم این موارد را در بر می‌گیرد:

سن مسئولیت کیفری، دیه، مجازات‌های متفاوت برای زن و مرد، قتل ناموسی و حق شوهر برای کشتن زن خائن، شهادت زنان، حجاب اجباری، حداقل سن ازدواج، آزادی در ازدواج، چند همسری، مهریه، نفقه، تمکین، حق خروج از کشور، حق کار کردن، طلاق، حضانت و سرپرستی فرزندان، حق ارث و مالکیت، قضاوت زنان، تدریس و پزشکی، ریاست جمهوری،...

برخی از این موارد ممکن است به هیچ وجه جذبه سیاسی نداشته باشند. اما مسأله اصلی این است که هدف پیدا کردن خواسته‌هایی است که در ظاهر جنبه سیاسی خاصی ندارند اما موجب پیشرفت جنبش مردمی در ایران می‌گردند. مثلا، مسئله ارث و مالکیت موضوعی است که اگرچه موضوع روزمره همه نیست و یا بسیاری از مردان از وجود چنین قوانینی راضی هستند زیرا قانون به نفع انان است، اما هدف اصلاح چنین قانونی نه فقط محدودیت‌های قوانین مبتنی بر مذهب را آشکار می‌سازد، بلکه نگرش کل جامعه را نسبت به مسأله تبعیض عوض می‌کند. چنین تغییری جنبه تربیتی برای کل جامعه نیز دارد.. در موارد دیگری مانند سن مسئولیت کیفری

در میان خود فقها اختلاف نظر وجود دارد اکثر روحانیون بلند پایه نه سالگی و برخی سیزده سالگی را سن قانونی مسئولیت کیفری، یعنی بلوغ، برای دختران و پانزده سالگی برای پسران می‌دانند. هدف ما در این‌گونه موارد نه حمایت از این یا آن روحانی بلکه دفاع از حقوق برابر زن و مرد در برابر قانون است، یعنی در این مورد ویژه پانزده سالگی (و یا حتی تقاضا برای تغییر آن به سنی بالاتر نه به خاطر برابری جنسیتی بلکه در دفاع از حقوق کودک).

در بسیاری از این موارد می‌توان حمایت یا سمپاتی اصلاح‌طلبان و مصالحه‌گران را نیز کسب نمود. برخی از این موارد مانند ریاست جمهوری زنان اگر چه مهم هستند و باید برای آن مبارزه نمود اما مشکلی از مشکلات روزمره اکثریت زنان را حل نمی‌کند و به نظر نویسنده این سطور کسانی که خواهان تغییری در این مورد هستند بایستی بر حذف حق نظارت شورای نگهبان بر انتخابات تکیه نمایند تا تفسیر این قانون از سوی شورای نگهبان . در باره همه موارد دیگر در بالا نیز می‌توان به طور جداگانه بحث نمود.

وظیفه نیروهای سیاسی استفاده از هر بحران سیاسی است. اگر در انتخابات مسأله رشوه‌خواری در جامعه به موضوع مهمی بدل می‌شود بایستی بر این موج سوار شد و راه‌های مبارزه با آن را نشان داد. وظیفه ما فقط تشریح مشکلات مردم نیست بلکه نشان دادن راه‌حل‌های مناسب آن نیز است. در این مورد بخصوص بایستی توضیح داد که در هیچ کشوری در دنیا بدون داشتن یک مطبوعات آزاد و بدون کمک نهادهای دولتی و غیردولتی به خبرنگاری کاوشگرانه که بدون ترس ارکان قدرت را موشکافانه بررسی کند و دادگاه‌های مستقلی که موارد جرم را ازادانه قضاوت کنند ممکن نشده است. همیشه می‌توان نهادهای بازرسی درست کرد اما بدون آزادی مطبوعات نمی‌توان امیدی به آنچه که حتی بازرسان صادق و ماهر به آن رسیده‌اند را داشت، چرا که در کشوری مثل ایران فشار افکار عمومی می‌تواند فاسدان قدرتمند را به پای میز محاکمه بکشاند.

از این رو با تکرار مرگ بر ولایت فقیه، مرگ بر جمهوری اسلامی نمی‌توان انتظار هیچ معجزه‌ای داشت. فقط با نشان دادن راه‌حل‌های مناسب و تناقضات و نارسایی‌های نظام موجود می‌توان انسان‌ها را به آنجا هدایت کرد که خود بتوانند نتایج مناسب را بگیرند. یک فیلم خوب معمولاً فیلمی نیست که همه چیز را به شکل عریان نشان می‌دهد بلکه راه قضاوت بیننده را باز می‌گذارد. (البته لحظاتی نیز وجود دارند که باید برخورد صریح نمود.)

ممکن است گفته شود که تقریباً همه با فشار از پایین موافق بوده و هستند. و تلاش برای اجرای این پشنهادات خط فاصل بین یک رفرمیست و انقلابی دو اتشه نیست. این در مورد فشار از پایین تا حدی درست است و اکثراً آن را می‌پذیرند، اما اختلافات اشکاری میان این دو استراتژی وجود دارد.. اول، همه حمایت مشروط از اصلاح‌طلبان را در شرایط مشخص و محدود قبول ندارند. دوم، نیرویی که منش رفرمیستی را در شرایط جاری نمی‌پذیرد، در این مورد نیز از خود ابتکاری به خرج نمی‌دهد. سوم، سازماندهی و تبلیغات حزبی این نیروها نیز با هم متفاوت خواهد بود . در این راه نیروهای سیاسی و جامعه مدنی بایستی همکاری نزدیکی با هم داشته باشند. نیروهای سیاسی می‌توانند و باید تبلیغات خود را حول موارد محدود، بسته به شرایط، و در سطح وسیعی متمرکز نمایند. مواردی وجود دارند که حمایت نیروهای سیاسی و مدنی از اصلاح‌طلبان باید

منوط به حمایت از اصلاحات معینی از سوی آن‌ها باشد. همه این‌ها در صورت انتخاب درست خواسته‌ها و لحظه مناسب می‌توانند تأثیر مثبتی در گسترش جنبش مردمی داشته باشند.
این شرایط ممکن است تغییر کند و ما در موقعیت دیگری قرار گیریم. فرد هالیدی در کتاب «انقلاب و سیاست جهانی» درس‌های انقلابات مختلف، از جمله انقلاب ایران، را چنین خلاصه می‌کند: ما نباید سه درس مهم تاریخ را فراموش کنیم:

1. ناتوانیِ سرسختانه کسانی که قدرت و ثروت دارند در درک اینکه چه نفرت عمیقی در مردم نسبت به آن‌ها وجود دارد.
2. توانایی تاریخ و به طور کلی جنبش‌های اجتماعی در اینکه ما را غافلگیر و شگفت‌زده نمایند
3. نیاز مردم و جنبش‌های جمعی به رویاپردازی، و باور به گزینه‌های دیگر در جهانی که در آن زندگی می‌کنند.

آیا حاکمان کنونی قدرت درک نفرتی که از انان در جامعه وجود دارد و روز به روز بیشتر می‌شود را دارند؟ آیا یک برامد ناگهانی دیگر ممکن است نه فقط آن‌ها بلکه ما را دوباره غافلگیر نماید؟

منابع

- ویکیپدیا
- بحث میلیبند-پولانزاس، نیولفت‌ریویو
- محمد حسین نیری، نابرابری و تبعیض جنسیتی نسبت به زنان ایرانی
- شماره‌های مختلف سوسیالیست‌ریویو
- شماره‌های مختلف سوسیالیست رجیستر
- نوئل پارکر استوارت سیم، راهنمای تئری‌های مدرن سیاسی و اجتماعی
- پاول میسون، پست-کاپیتالیسم
- روزا لوکزمبورگ، انقلاب و رفرم
- کیت هودستون. چپ جدید اروپا
- اندرش پرشون، سیاست در جامعه بحران‌زده
- اندره گرز، انقلاب و رفرم